

سببیت قضائی اسلام

داوطلبی

برای قضاوت



حجة الاسلام والمسلمین
محمد ری شهری

الف: داوطلب شدن فاقدین شرایط قضا

از دیدگاه اسلام برای کسی که واجد شرایط قضا نیست داوطلبی قضاوت ممنوع است.

به سخن دیگر کسی که خود را واجد شرایط قضا نمی داند اگر داوطلب قضاوت شود، نه تنها کار خوبی نکرده بلکه مرتکب فعل حرامی نیز شده است، زیرا در حقیقت داوطلب غصب جایگاه پیامبر و امام گردیده، و خود را به دروغ شایسته نمایندگی خدا مطرح نموده است.

امام خمینی بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران در کتاب تحریر الوسیله می فرماید:

«تَحْرِمُ الْقَضَاءَ بَيْنَ النَّاسِ وَلَوْ فِي الْأَشْيَاءِ الْحَقِيرَةِ إِذَا لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِهَا»

یعنی: «وقتی کسی شایستگی برای قضاوت ندارد، داور میانی مردم هر چند در رابطه با امور کوچک و جزئی بر او حرام است»^۱.

بنابراین کسی که می خواهد داوطلب قضاوت شود باید خود را جامع شرایط قضا و شایسته قضاوت بداند.

یعنی کسی باید داوطلب قضاوت شود که از نظر علمی شایسته باشد، و از طریق اجتهاد و یا تقلید بگونه ای که در مقاله های گذشته مطرح شد، بتواند احکام الهی را بداند، و نیز واجد ملکه عدالت و سایر ویژگیهایی باشد که از دیدگاه اسلام برای قاضی ضروری است.

و اگر کسی خود را واجد شرایط نمی داند، ولی مردم یا مسئولین کشور او را شایسته قضاوت می دانند، برای او تصدی پست قضا جایز نیست.

مرحوم سید بن طاووس در کتاب کشف المحجبه در این رابطه خنی دارد بسیار جالب و آموزنده، متن ترجمه سخن او چنین است:

یکی از مسائلی که در رابطه با شناخت سبب قضائی اسلام باید مورد بررسی قرار گیرد، مسأله «داوطلبی برای قضاوت از دیدگاه اسلام» است، که آیا داوطلب شدن برای پست قضاوت و تحصیل در رشته قضائی، کار خوبی است، و یا اینکه کار خوبی نیست؟

بی شک این مسأله را مانند بسیاری از مسائل دیگر، مطلق نمی توان مطرح کرد و بآن پاسخ مطلق داد، نمی توان گفت داوطلبی برای قضاوت بطور مطلق از دیدگاه اسلام خوب است، و نمی توان گفت بطور مطلق خوب نیست، بلکه باید دید داوطلبی قضاوت برای چه کسی؟ و در چه شرایطی است؟

داوطلب قضاوت ممکن است واجد شرایط قضا باشد، و ممکن است فاقد شرایط قضا باشد، و در صورتی که واجد شرایط است، ممکن است در مقطعی باشد که به اندازه کافی قاضی و یا داوطلب قضا وجود دارد، و ممکن است در مقطعی باشد که به اندازه کافی قاضی و داوطلب، قضا وجود ندارد؟

در هر یک از موارد فوق، اسلام نظریه خاصی در رابطه با داوطلبی قضاوت دارد، بنابراین ما باید مسأله داوطلبی برای قضاوت را تحت سه عنوان مورد بررسی قرار دهیم:

- ۱- داوطلب شدن فاقدین شرایط قضا
- ۲- داوطلب شدن واجدین شرایط قضا در صورت عدم نیاز
- ۳- داوطلب شدن واجدین شرایط قضا در صورت نیاز

داوطلب شدن واجدین شرایط قضاء در صورت عدم نیاز:

آنچه تاکنون عرض کردیم در رابطه با داوطلب شدن کسانی بود که واجد شرایط قضاء نیستند که مشخص شد این داوطلبی نه تنها کار خوبی نیست بلکه از دیدگاه اسلام تحریم شده است، و اما داوطلب شدن کسانی که واجد شرایط قضا هستند ولی دستگاه قضائی کشور نیازی به وجود آنها ندارد؟

آنچه از مجموع روایات در این رابطه بدست می آید این است که آنچه به سنگینی مسئولیت قضاوت، و باتوجه به اینکه داوطلب شدن برای کاری که به اندازه کافی، داوطلب دارد معمولاً با انگیزه نفسانی همراه است، بهتر است که انسان دنبال کار دیگری برود، و داوطلب قضاوت نشود.

در رابطه با سنگینی مسئولیت قضاوت از پیامبر اسلام «صلی الله علیه وآله» نقل شده است که:

بُئِيَ بِالْقَاضِيِ الْعَدْلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُلْقَى مِنْ شِدَّةِ الْحِسَابِ مَا يَسْتَمْتِي أَلَّهُ لَمْ يَقْضِ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي نَمْرَةٍ

یعنی روز قیامت قاضی عادل احضار می شود، و آنقدر در حساب سختی می بیند که آرزوی کند کاش میان دونفر حتی در رابطه با دانه ای از خرما قضاوت نکرده بود!

امام خمینی در کتاب تحریر در این رابطه می فرمایند:

وَالأولى تركه مع وجود من به الكفاية لمافية من الخطر والتهمة

یعنی بهتر، ترک تصدی قضاوت است، در صورتی که به اندازه کافی قاضی وجود داشته باشد چون قضاوت، هم خطرناک است و هم انسان را مورد تهمت قرار می دهد.

داوطلب شدن واجدین شرایط قضاء در صورت نیاز:

اینگونه داوطلبیها هم بر دو نوعند:

نوع اول: داوطلبیهای که در رابطه با تأمین اغراض مادی و رسیدن به خواسته های نفسانی، و برای اینکه زندگی خود را تأمین کنند و یا اینکه برای خود موقعیت و مقامی دست و پا نمایند، داوطلب قضاوت شده اند.

نوع دوم: داوطلبیهای که برای خدا و بمنظور انجام تکلیف شرعی داوطلب قضاوت هستند.

دسته اول یعنی داوطلبیهای که انگیزه الهی ندارند، در حقیقت داوطلب آتش دوزخند چه دستگاه قضائی به وجود آنها نیاز داشته باشد، و چه نیاز نداشته باشد.

در احادیث بسیاری از پیامبر اسلام «صلی الله علیه وآله» نقل شده است که کسی که داوطلب قضاوت شود، خداوند او را به خود واگذار می نماید، که برای نمونه متن یک حدیث را اینجا می آوریم:

«... بعضی دیگر به من اشاره کردند که متصدی امر قضاوت گردم، و بر عادت فقهاء و علماء گذشته باصلاح امور متحاکمین پردازم.

به آنان جواب دادم که: من عقل خود را یافته ام که از هر جهت در مقام اصلاح من است، و از من می خواهد که خود را کاملاً اصلاح نمایم، و برعکس نفس و هوا و هوس من، و شیطان، هلاکت مرا خواستارند باینکه به امور دنیا مشغول شده و از امور آخرت بازمانم.

و من خواستم در میان این دو خصم به عدل و انصاف حکومت و قضاوت نمایم، و حق را بجانب عقل داده و آنها را باوی موافق و متحد نمایم، لکن آنها بامن موافقت ننموده و از حکم من سرپیچی کردند، و لسان حال عقل گویا است که جایز نیست برای من که از آنها در جهالت و هلاکت خود متابعت و پیروی نمایم. و در این مدت طولانی نتوانستم میان این دو خصم داوری کنم یا آنها را صلح و آشتی دهم که نزاع و مخالفت از میان برداشته شود، و موجب روشنی چشم گردد.

پس کسی که خود را شناخته است که در تمام این مدت از یک حکومت و قضاوت عاجز است چگونه تواند در حکومت و قضاوتیهای بسیار که بحساب و شمار نیاید دخالت نماید؟

پس باید کسی را که عقل و نفس و هوای او متفق شده و بر شیطان غالب آمده، و مستقلاً در مقام طلب طاعت و رضای خداوند برآمده اند، و از مهمانی که بر او واجب است فارغ است در نظر بگیرند و نزد او محاکمه نمایند، که چنین شخصی با این نیرو بر حکم کردن میان مردم قادر، و بر فصل خصومات توانا است!

هر چند شایستگی سیدین طاووس قابل تردید نیست و آنچه از ایشان نقل شد بنظر می رسد که مانند سایر عذرهای او در رابطه با سایر پست هائی که از سوی زمامداران جائز به او پیشنهاد گردیده، باشد. ولی آنچه فرموده صحیح است، و کسی که در مقام تعارض عقل و شہوت نتواند حق را به عقل دهد و در مورد خود، به حق قضاوت کند، شایستگی قضاء و داوری میان مردم را ندارد.

و اگر قاضی توانست در رابطه خود درست قضاوت کند و حکم او در مورد خود نافذ بود شایستگی قضاوت میان مردم را احراز کرده است و بگفته امام علی علیه السلام:

إِذَا قَدَّ حُكْمُكَ فِي نَفْسِكَ تَدَاعَتْ الْأَنْفُسُ إِلَى عَدْلِكَ

یعنی وقتی که حکم و داوری تو در رابطه با خودت نافذ و موثر باشد، مردم به عدالت تو امیدوار می شوند و داوری ترا به عنوان داوری

سببیت قضائی اسلام

من ابغی القضاء وسأله فی الشفاء وکلّ إلى نفيه
یعنی کسی که داوطلب قضاوت شود و برای رسیدن
به این پست و مقام، دنبال واسطه و پارتی برود، خداوند
اورا به خود واگذارمی نماید!

حال شما تصور کنید که قاضی بیچاره لب پرتگاه دوزخ است که
«القاضی علی شغیر النار» و خداهم دست اورا نمی گیرد و اورا بخود
واگذار نموده است، آیا می تواند در دوزخ نفتند؟!^۱

ولی قطعاً منظور از داوطلبهائی که طبق این حدیث واحادیث
نظیر آن مورد عنایت الهی نیستند و خداوند آنها را بخود واگذار
می نماید، کسانی هستند که انگیزه ای الهی در داوطلبی قضاوت
ندارند، نظیر قاضی بیضاوی نویسنده تفسیر انوارالتنزیل معروف به
تفسیر بیضاوی.

یکی از داوطلبان دوزخ!

نقل شده وقتی که قاضی بیضاوی^۲ تفسیر انوارالتنزیل را پایان
رسانید^۳ یک نسخه از آنرا نزد شاه فرستاد، شاه از این کتاب خوشش
آمد و به او پیام داد که در برابر این کار از او چیزی بخواهد.
قاضی بیضاوی در پاسخ گفت قضاوت بیضا^۴ را می خواهم تا
در میان مردم وطن خود موقعیتی را احراز کنم چون آنها بادیده تحقیر
به من نگاه می کردند.

گفته شده که قاضی بیضاوی برای دست یابی به منصب قضاء
یکی از عرفای زمان خود بنام خواجه محمد کنجانی را که شاه از
میردان او بود پارتی و واسطه قرار داده بود.

شاه شبهای جمعه بیدار خواجه می رفت، در یکی از این دیدارها
خواجه به شاه گفت از حضرت شاه می خواهم که امشب یک قطعه
از قطعات دوزخ را به شخصی که از جناب تو انتظار آن را دارد بدهی!

شاه نفهمید که خواجه چه می گوید، واز او توضیح خواست!
خواجه گفت که فلانی - یعنی قاضی بیضاوی - از تو می خواهد
که منشور قضاوت فارس را به او عنایت داری!

شاه قبول کرد و اورا به قضاوت فارس منصوب نمود.^۵

هر چند این خواجه عارف هم براساس این نقل چیزی بهتر از آن
قاضی بیضا نبود، او قاضی شاه بوده و این عارف شاه، نه او برای خدا
قضاوت می کرده و نه این خدارا می شناخته و گرنه برای فردی مانند
قاضی بیضاوی و از کسی مانند شاه، چنین تقاضائی نمی کرد، ولی

سخنی که گفته، حرف درستی است. «خذ الحکمة و تؤمن افواه
المُنافقین» حکمت را هر چند از دهان منافق بیرون آید باید گرفت،
عواجه درست گفت که داوطلب قضاوت، داوطلب قطعه ای از دوزخ
است اگر انگیزه الهی نداشته باشد.

وهم اکنون در جمهوری اسلامی اگر کسانی یافت
شوند که با انگیزه های غیر الهی داوطلب قضاوت
شده اند و باینکه متصدی امر قضاوت گردیده اند باید
بدانند که داوطلب قطعه ای از قطعات دوزخند، چه
دستگاه قضائی کشور به آنها نیاز داشته باشد، و چه نیاز
نداشته باشد، آنها باید بروند ابتدا خود را تهذیب و نیت
خود را تصحیح کنند و پس از آن به فکر تأمین کادر
قضائی کشور افتند، که اگر انگیزه الهی نداشته باشند
خیلی بیشتراز آنچه می توانند خدمت کنند به حیثیت
اسلام و جمهوری اسلامی ضربه خواهند زد.

خداوند بهمة ما توفیق عنایت کند که بانیت خالص و با انگیزه ای
پاک و خدائی خدمتگزار جمهوری اسلامی ایران باشیم.

انشاء الله در قسمت چهاردهم از این سلسله مقاله که آخرین
قسمت از مباحثی است که تحت عنوان «فرازهائی از سیستم قضائی
اسلام» مطرح شد، در رابطه با داوطلبی قضاء با انگیزه الهی بطور
مشروح بحث خواهیم کرد.

۱. تحریر الوسیله کتاب القضاء مسأله اول

۲. کشف المحجبه صفحه ۱۲۰، ۱۲۱ ترجمه سید محمد باقر شهیدی

۳. میزان الحکمة وایة القضاء باب ۳۳۶۷ «احکم الناس»

۴. کنز العمال حدیث ۱۵۰۰۸ / در جواهر الکلام این حدیث اینطور نقل شده است «... انه
لم یقبض بین الثمین فی عمره» یعنی «... آرزو می کند که کاش در عمر خود میران دوزخ
قضاوت نکرده بود»

۵. تحریر الوسیله کتاب القضاء مسأله ۳

۶. میزان الحکمة وایة قضاء باب ۳۳۶۲، برای ملاحظه روایات دیگری که در این رابطه وارد
شده است می توانید به همین باب مراجعه فرمائید.

۷. متوفای ۱۴ رجب سال ۸۲۴ هجری

۸. این کتاب در حقیقت تهذیب و تنقیح کشف زمخشری است.

۹. بیضا پادشاه، نام شهری در فارس که بقول اصطخری دارای دژ سفیدی بود که از دور
هویدا بود و نام قدیم آن «نسا» است اکنون بیضا یکی از دهستانهای شهرستان شیراز است
که شامل ۷۵ آبادی است و در حدود ۱۵۰۰۰ تن سکنه دارد. / فرهنگ معین جلد ۵ صفحه
۳۱۲

۱. نگاه کنید به الکنی والاقاب ج ۲ صفحه ۱۱۲